

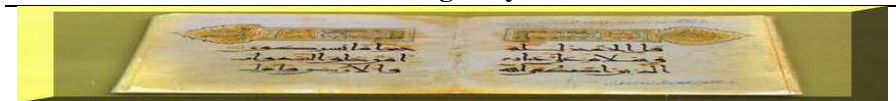
بسم الله الرحمن الرحيم

میراث فرهنگی مکتوب:

فادی عینی از هویت فرهنگی - تاریخی يك ملت^۱

حسین متقی

hosseinmottaghi@yahoo.com



در طلوعی سخن به جاست اندکی در چگونگی، سیر تحول و شکل گیری فرهنگ‌ها و علوم و نیز کیفیت تعاملات و تبادلات فرهنگی و علمی، تاریخ پیدایش آن‌ها و احیاناً اجحاف و تعدی مغرب زمین به ملل مشرق زمین، به گفتگو بنشینیم. هویت فرهنگی و تاریخی يك ملت را شاید بتوان در دو گزینه‌ی : الف. میزان و حجم تلاش در میدان دانش و مقدار سهم تولیدات علمی نیاکان آن ملت در گذشته؛ ب. میزان موارث باقیمانده از آن تلاش‌های علمی از نظر کمی و کیفی، در عصر حاضر؛ جستجو، تقسیم بندی و مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار داد. از دیدگاه «تاریخ علم»، امروزه در محافل دانشگاهی و علمی جهان، خاستگاه‌های اولیه‌ی و مراکز تولید علوم، همچون دانش‌های علوم پزشکی و فلسفی مورد توجه ویژه قرار گرفته و موارث کهن دانش و سیر تحول و تطور علوم به عنوان اسناد ملی حقیقی يك ملت محسوب و مورد ارزیابی قرار می‌گردند و بر همین مبنا آثاری در قالب‌های گوناگون خلق می‌شود، که برای نمونه می‌توان به اثر شهیر و ارزنده‌ی «کارل بروکلیمان» یعنی *تاریخ ادبیات عرب* اشاره کرد، که گرچه در يك نگاه عادی موضوع و ساختار آن بررسی نگاشته‌های عربی است، لیکن در يك نگاه ژرفا و عمیق در چگونگی فصل‌بندی و نگارش آن، می‌بینیم خط سیر دقیق و خاصی از «مکان‌های تألیف و تولید علوم» نیز دنبال می‌گردد، که باید نتیجه‌ی آن

مطالعات را در آثاری مانند: *مقدمه بر تاریخ علم*، اثر «جورج سارتون» جستجو و ردیابی نمود؛ چنانکه خواسته باشیم به نمادی عینی و مشخص اشاره کرده باشیم، می‌توان به شخصیت برجسته‌ی دانش پزشکی، همچون «ابن سینا» مثال زد که کتاب سترگ او، *القانون فی الطب* صدها سال به عنوان کتاب درسی دانشجویان در دانشگاه‌های آن روز اروپا به عنوان سمبل و نماد اقتدار دانش پزشکی نوین، با تأکید بر خاستگاه آن دانش، یعنی «ایران»، مورد عنایت ویژه و ارزیابی قرار می‌گیرد و یا آثار شخصیت‌های برجسته‌ی دانش فلسفه و منطق، همچون «افلاطون» و «ارسطو» با تأکید بر خاستگاه نخستین علوم اوایل، یعنی یونان باستان، مورد توجه، تدریس و مراجعه قرار می‌گیرند.

بر هیچ محقق و پژوهشگر منصف تاریخ علم، سهم ملل شرق، خصوصاً مهد علم و دانش، «ایران» در قرون ۳ - ۸ هجری، در تولید علوم و دانش‌های بنیادین، پوشیده نیست و اگر روزی دانشیاران بومی این ملل - نه بیگانگان، چرا که آنان هیچوقت حقیقت را بیان نخواهند کرد! - بر اساس یافته‌های تراثی موجود خود، پس از شناسایی آثار و فهرستننگاری اولیه‌ی این موارث گران‌بها در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی، یا غارت شده از سوی ملل مترقی و متمدن! یا از بین رفته به سبب کتاب‌سوزی‌ها، حملات اقوام به دور از فرهنگ، یا بلاهای طبیعی همچون سیل، زلزله و ...، موفق شوند تاریخ علم نیاکان خویش را بنگارند، بهره و سهم واقعی هر يك از ادیان، سرزمین‌ها و ملت‌ها: در به وجود آوردن، بالندگی و رشد، گسترش و تعمیم آن، با ابتدای بر دین مترقی و دانش پرور اسلام در گستره‌ی جهانی، مشخص و معین خواهد گردید.

با این پیش فرض، اروپائیان که بعد از افول خاستگاه نسبی علوم اولیّه، یعنی یونان باستان، ده‌ها قرن در تاریکی محض جهالت و نادانی (قرون وسطی)، به سر

برده بودند و از طرف دیگر آن مقدار میراثی هم که از یونان باستان در معقولات و متافیزیک، نزد غریبان، برجای مانده بود، به جهت ذبح ناجوانمردانه و تدریجی علم و دانش از سوی کلیسای روم کاتولیک، به تدریج به انحطاط و نابودی گراییده بود - و صد البته ناگفته نماند که در این مقطع حسّاس تاریخی، باز این دانشمندان مسلمان، همچون «ابن سینا»، «ابونصر فارابی»، «خواجه نصیرالدین طوسی»، «ابو یعقوب کندی»، «ابن هیثم بصری»، «خوارزمی» و ... بودند که با اعتنا، ترجمه و شرح و بسط علوم بازمانده از تمدن یونان باستان، همچون هندسه، فلسفه، منطق، طبیعیات، و ... و تلفیق آن‌ها با دانش‌های نوین اسلامی و ارائه‌ی آن در قالب‌های بومی - اسلامی، آن‌ها را از ورطه‌ی نابودی مطلق و حتمی که در انتظارشان بود، نجات دادند و از این نقطه نظر می‌بینیم که مغرب زمینیان سخت وامدار مسلمانان هستند! - پس از تحولات بنیادین عصر رنسانس، غریبان در صدد و جستجوی یافتن جایگاهی در ایجاد و گسترش علوم، البته با تأکید بر دانش‌های تجربی و طبیعی، برای خود برآمدند، ولی این بار غریبان به جای پرداختن به «تولید علم» صحیح، اصولی، ایجاد و گسترش بسترهای علم و دانش و تحقیق از راه‌هایی همچون تبادلات و تعاملات منطقی علمی سالم مبتنی بر حفظ کرامت‌های انسانی بین ملل مشرق زمین، متأسفانه از بیراهه آمده و به این نتیجه رسیدند که باید هویت مجعول و ضعف و خلأ شخصیت هزار ساله‌ی نیاکان خویش را درسایه‌ی «غارت مواریت علمی و استثمار فرهنگی» ملت‌های دیگر، همچون ایرانیان و سایر ملل شرقی جستجو کرده و جبران نمایند و با سوء استفاده از استضعاف نخبگان علمی و ضعف‌های تحصیل شده بر دانشیاران این جوامع و به طور کلی صداقت و سادگی ملل شرق آن روز، از سوی حاکمان نالایق آن ممالک، همچون حاکمان ایران دوره‌ی قاجاری، و نیز با بهره‌گیری از ترندهایی مانند: تهدید، تطمیع، تدلیس و ... نخبگان

و حاکمان این ممالک، هویت فرهنگی این ملل را با غارت موارث نیاکان اندیشمند آن سرزمین‌ها، از درون تهی سازند؛ به تبع همین امر است که متأسفانه می‌بینیم به تدریج بعد از تحولات عصر رنسانس، از اوایل قرون ۱۵-۱۶ میلادی، سیاحان غربی در قالب سفرهای علمی و اکتشافی و ...، به سمت مشرق زمین سرازیر شده و غارت میراث فرهنگی، یا بهتر بگوییم به «غارت هویت حقیقی واقعی این ملل»، می‌پردازند؛ بخش مهمی از این غارت‌های فرهنگی سیل آسا، متعلق به نفائس کتابخانه‌ها و گنجینه‌های کشورهای نظیر عراق، ایران، هند، ترکیه و ... است، که امروزه می‌توان نمونه‌هایی عینی از این میراث عظیم مکتوب، یعنی دستنویس‌های اسلامی غارت شده را در اماکنی همچون: موزه بریتانیا در لندن - انگلستان، کتابخانه ملی پاریس - فرانسه، کتابخانه دولتی برلین - آلمان، کتابخانه سلطنتی کپنهاک - دانمارک، کتابخانه ملی مادرید و اسکوریا - اسپانیا، کتابخانه ملی وین - اتریش، کتابخانه‌های متعدد لیدن - هلند، کتابخانه‌های براتیسلاوا^۲ - اسلواکی و ... در خزان اروپا و یا در کتابخانه‌های مختلف ایالات متحده آمریکا مانند: کتابخانه‌ی دانشگاه پرینستون در نیوجرسی، موزه متروپلیتن در نیویورک، کتابخانه‌ی کنگره‌ی آمریکا در واشنگتن دی سی، و غیر آن جستجو نموده و به نظاره نشست!

به نظر نمی‌رسد بر خواننده‌ی آگاه چنین توهمی پیش آید که: "غارت موارث فرهنگی ملل شرق، مربوط به دوره‌ی فتودالیسم و استعمار ملل مشرق زمین از سوی اروپائیان است و در عصر کنونی، بشریت به یک نوع عقلانیت و رشدیافتگی دست یازیده و چنین امور سخیفی را بشر امروز به شدت تمام تقبیح می‌کند!"; متأسفانه باید گفت علی‌رغم تحولات ظاهری و فریب در رفتارهای غربیان و پیشرفت تصّعی در نوع برخوردهای ظاهری و تعاملات فرهنگی آن‌ها با ملل شرق، باز در قالب‌هایی نوین، همان رفتارها ادامه دارد و حتی با وجود ورود به

هزاره‌ی سوم میلادی، که از سوی خود آن‌ها "عصر جهانی شدن" و... همراه با انقلاب در نوع رفتار و تعاملات علمی و فرهنگی با ملل جهان بر اساس تساوی و احترام متقابل و رعایت حقوق مذهبی و ... لقب گرفته، و حتی جالب این‌که پیشنهادهایی مانند: «گفتگوی تمدن‌ها» که از سوی ریاست جمهوری یک کشور شرقی و جهان سومی، یعنی ایران، به سازمان ملل شده بود، با نهایت تزویر در مجامع جهانی از سوی غربیان حاکم بر جهان به عنوان یک الگوی مشخص از نوع تعاملات جهانی، در ظاهر پذیرفته شده و سال ۲۰۰۱م "سال گفتگوی تمدن‌ها" نامگذاری می‌شود، و این در حالی است که متأسفانه امروزه خلاف و عکس آن را در رفتار و تعاملات علمی، فرهنگی، اقتصادی و رفتارهای اروپائیان و آمریکائیان با سایر ملل جهان سوم، خصوصاً شرقی‌ها نظاره‌گر هستیم!

به نظر نگارنده باید ماهیت حقیقی و بدون پرده‌ی مغرب‌زمینیان را در میان نظریات آقای «ساموئل هانتینگتون» جستجو کرد، و حقیقتاً جهان غرب قرن‌هاست که در سمت و سوی «برخورد تمدن‌ها» و نیز «برتری، سیطره و استیلای همه‌جانبه» بر منابع فرهنگی و اقتصادی جهان، سیر کرده و می‌کند و به نظر می‌رسد تا آینده‌ای دور هم چنین ادبیاتی بر تعاملات غربیان حاکم باشد! در این میان متأسفانه برخی از شرقیان بی‌آلایش، همچنان بر طبل حاکمیت «عقل و اندیشه» بر مراودات بین‌المللی کوبیده و می‌اندیشند و تلاش صادقانه می‌کنند، غافل از این‌که حقیقتاً «نگاه و ادبیات تحقیرآمیز» در نوع تعاملات مغرب‌زمینیان با ملل به اصطلاح "جهان سوم" قرن‌هاست در وجود و شخصیت ژنتیکی غربیان نهادینه شده است! و اصولاً در مبحث مانحن فیه هم، سنت غارت و نقب آثار بازمانده (میراث) اندیشه‌ی ملل شرق، خصوصاً آثار فرهنگی و علمی ملت‌های مسلمان، در میان فرنگیان، خصوصاً اروپائیان و آمریکائیان، سنتی همیشگی، پایدار و دائمی است و به طور

قطع و یقین آن‌ها به عنوان ابن الوقت‌ها و اپورتونیست‌های واقعی، هر زمان فرصتی و موقعیتی اقتضاء نماید، از چپاول همین مقدار باقیمانده‌ی مواریت کهن فرهنگی ملل شرق، خصوصاً ملت‌های مسلمان، دریغ نکرده و ابا نخواهند داشت؛ چنانچه در همین سال‌های اخیر در جریان حمله‌ی آمریکا به عراق در نخستین روزهای سال ۱۳۸۲ش و وقوع تراژدی و مصیبت غمبار غارت دستنویس‌های نفیس و اشیای تاریخی بسیار ارزشمند مربوط به تمدن‌های کهن سومری، کلدانی و بابلی و نیز میراث عظیم اسلامی موجود در "موزه‌ی ملی عراق" در بغداد، دست‌های پیدا و نهان غریبان را که سال‌ها برای دست یازیدن به آن آثار و ایجاد چنین فرصت تاریخی استثنایی، لحظه شماری می‌کردند! به وضوح آفتاب همگان مشاهده کردند، که البته برای اثبات این ادعاها برای برخی ساده اندیشان دیر باور، يك نسل! باید صبر کرد و شاید نسل‌های آینده‌ی عراقی آن مواریت کهن و بسیار نفیس هویت تاریخی چندین هزار ساله‌ی وطن تاریخی خویش را در درون ویتترین‌های موزه‌های ملی بریتانیا در لندن و یا موزه‌ی متروپلیتن نیویورک و نظایر آن‌ها ببینند! چنان‌که ما امروزه با حسرت و ناباوری تمام به آثار فرهنگی ایران اسلامی در کتابخانه‌های ملی بریتانیا، آلمان، فرانسه، هلند، اتریش و برخی دیگر از موزه‌ها و کتابخانه‌های مهم اروپایی و آمریکایی، نظاره‌گریم!

البته موضوع سخن در این نوشتار، مقوله‌ی کتاب و دستنویس‌ها بوده و بس، و گرنه حدیث سایر مواریت ملی و فرهنگی به یغما رفته از ممالک مشرق زمین، همانند کشور عزیزمان ایران، مثل سنگ نبشته‌ها، کتیبه‌ها، تابلوها، فرش‌ها، سفال‌ها، سکه‌ها و هزاران اشیاء و سنگ قیمتی و زینتی و ...، يك روی دیگر و ناگفته‌ی سکه‌ی این غارت همه جانبه‌ی فرهنگی این ملت‌های مظلوم و ستمدیده است و طور یقین ورود و پرداختن به تك تك آن‌ها به قول مولانا «مثنوی، هفتاد من کاغذ

شود»، و بدون تردید از حوصله‌ی این نوشتارِ موجز نیز خارج است و حقیقتاً فریادگر و حدیث‌خوانِ متخصصِ دردمندِ دیگری را به نظاره نشسته است که پرده از آن ناگفته‌های این جفاها و یغماهای تاریخی برکنند...، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

کافی است به عنوان نمونه به بخش اندکی از موارث قلمی نفیس و ارزشمند غارت شده‌ی اندیشمندانِ موطنِ خودمان، ایران در «کتابخانه‌ی سالتیکف / شدین» در شهر سنت پترزبورگ - روسیه، اشاره کنیم، که طی جنگ‌های دوره‌ی دوم ایران با روسیه، صدها نسخه‌ی خطی نفیس بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین در اردبیل، با عنوان و ترفند: «امانت و ترجمه‌ی متون مذکور برای مسلمانان روسیه با تضمین بازگرداندن آن‌ها از طرف سفارت کُبرای دولت فخیمه‌ی روس!» و مشخصاً حضرت گریبایدوف، سفیر کبیر روسیه تزاری در تهران، همراه بسیاری از ظروف و اشیای بسیار نفیس از سوی دولت تزاری وقت در سال ۱۲۴۲هـ. توسط جناب «پاسکویچ» غارت می‌گردد، ابتدا به صورت امانت در تفلیس و از آنجا نیز مدتی بعد به عنوان غرامت جنگ ایران با روسیه! به کتابخانه‌ی سالتیکف / شدین در سنت پترزبورگ (پایتخت روسیه‌ی تزاری) انتقال می‌یابد و بدین سان آن «میراث تاراج شده»، دیگر هرگز به وطن بازگردانده نمی‌شود و جالب‌تر این‌که این موارث کهن فرهنگی و علمی، که در واقع محصول و تراوش فکری و ثمره‌ی اندیشه‌ی علمی نیاکان اندیشمند ایران زمین است، سال‌هاست با عنوان "هویت تاریخی و فرهنگی ملت روس"، برای نسل‌های آینده‌ی خود مورد مفاخره و مباهات قرار می‌گیرد!

با این توصیف، بر نخبگان علمی، خصوصاً کسانی که درد، دغدغه و داعیه‌ی فرهنگ اصیل ایران اسلامی و موارث کهن این مرز و بوم را در سردارند، فرض و لازم است که نسل‌های آینده را با تاریخچه و گذشته‌ی پر ارزش علمی سراسر

غرورآفرین و پرافتخارِ خویش، آشنا سازند، تا آن عزیزان بدانند، این ملت‌های مجعول و دولت‌های استعمارگرِ مغرب زمین، که خود را امروزه با عنوان ملل مترقی، متمدن و صاحبان اندیشه‌ی خلاق، اصیل و نیز فتاوری پیشرفته قلمداد می‌کنند و با تبختر و غرور، به دیده‌ی حقارت به ملل شرق، خصوصاً مسلمانان، می‌نگرند و دیگر ملل را به تمام معنا ذاتاً عقب مانده دانسته، آنان را در نهان و عیان، فاقد هرگونه هویت تاریخی و علمی و در يك کلام "متوحش" معرفی می‌کنند! چگونه با غارت میراث فرهنگی و اندیشه‌های دیگر ملت‌های مترقی واقعی آن روز، همچون ایرانیان، با بهره‌گیری از محصولات اندیشه‌ی ملل مسلمان خاورمیانه یا به استضعاف کشیده‌شدگان خاور دور، برای تاریخ پرتوحش خویش، تاریخ علمی با پیشینه‌ای مجعول ساختند یا هم‌چنان می‌سازند! و جالب این‌که اتفاقاً خود آنان در همان اعصار و ایام در لاک بربریت و توحش هزار ساله، به سر می‌بردند و مصادیق واقعی آن برچسب‌ها خودشان بودند و هم اکنون نیز می‌باشند!

بر این مبنا با اذعان به «فقدان اندیشمندان فرهنگ دوست ژرف‌نگر و دلسوز، همچون مرحوم مجتبی مینوی^۳ در حوزه‌ی دین و فرهنگ، در نهادهایی مانند سازمان ارتباطات، رایزنی‌های فرهنگی، فرهنگستان علوم، مجلس شورا، به خصوص ضعف دیپلماسی پنهان و آشکار جریان‌های تأثیرگذار در سیاست-گذاری‌ها، در نهادهایی همچون وزارت امور خارجه، در تلاش برای بازپس‌گیری مادی و معنوی و احیای این نوع مواریت کهن و یا حتی تعیین يك برگ از تقویم رسمی در یادبود غارت‌های فرهنگی»، نگارنده‌ی سطور به عنوان نماد و سمبلی کاملاً محسوس و عینی از نوع غارت‌های فرهنگی و نیز زنده نگهداشتن یاد و خاطره‌ی این مواریت بسیار ارزنده، که حقیقتاً در جای جای آن آثار فرهنگی، یاد و نام ایران اسلامی و دانشمندانِ سترگ این سامان و مرز پرگهر، نقش بسته و در درون

خویش حدیثی پر ماجرا و دنیایی پر رمز و راز را از گذشته‌های نیاکان این مرز و بوم بر تارک خویش دارند، دیر زمانی است که در حال نگارش: *فهرست توصیفی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی «میراث غارت شده»*، است، تا حداقل - گرچه با يك قدم ناچیز - هم نسل‌های آینده‌ی ما در مقابل هویت‌های ساختگی و مجعول ملت‌های اروپایی احساس شرم و حقارت نکنند و هم ما به جرم سکوت و اهمال، در برابر و پیشگاه دادگاه تاریخ و نیز نسل‌های آینده‌ی ایران زمین، خجل و شرمند نشویم!

اجحاف و ستم‌گریبان به ملل خاورمیانه، آفریقا و اصولاً خاورزمین، در همین مقدار خلاصه نمی‌گردد، متأسفانه می‌بینیم در تمام نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم میلادی، پس از این‌که به تدریج مواریت کهن این سرزمین‌ها را به غارت بردند، به استفاده‌ی ابزاری و مطالعات عمیق بر روی متون مذکور و سایر علوم به دست آمده از ملل دیگر، پرداخته و با سرعت وصف‌ناپذیری توانستند طی يك یا دو قرن، خود را از چاه جهالت و نادانی هزار ساله‌ی قرون وسطایی بیرون کشیده و تقریباً نجات دهند و متأسفانه به جای قدردانی و حق‌شناسی! به تدریج زمینه‌های تسلط و سیطره‌ی فکری و فرهنگی همه‌جانبه‌ی خویش را بر جوامع ملل مشرق زمین فراهم آورده و پس از غارت فرهنگی و انتقال ناجوانمردانه‌ی بخش مهمی از مواریت کهن ملل شرق به کتابخانه‌ها و موزه‌های اروپایی، به تدریج پا را فراتر نهاده و این بار با بهره‌گیری از مثلث تاریخی "استعمار، استعمار و استثمار" منابع اقتصادی و موهبت‌های خدادادی این ملل مستضعف، همانند معادن زیرزمینی و طلای سیاه (نفت) را نشانه رفته و بسترها و زمینه‌های تسلط همه‌جانبه را بر آن منابع، در دستور کار خویش قرار دادند و حتی می‌بینیم در جاهایی مانند قاره‌ی سیاه آفریقا علاوه بر غارت معادن الماس و طلا و سایر منابع اقتصادی، خود انسان‌ها نیز با عنوان برده

صدها سال به اسارت گرفته می‌شوند! که امروزه وجود اقلیت سیاه جامعه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا، دقیقاً گواه و سند همین جنایت تاریخی آنهاست؛ با این توصیف جالب است بدانیم، در آثار نگارش یافته از سوی خود غربی‌ها در زمینه‌ی «تاریخ علم»، می‌بینیم علاوه بر مصادره‌ی صریح علوم به نفع خویش، در برخی موارد وقیحانه و در نهایت بی‌انصافی خود را صاحبان اصلی علوم و تولیدکنندگان علوم پیشین می‌شمارند و حتی انتساب «کشف یا اختراع» برخی از پدیده‌های طبیعی در خصوص قوانین ستاره‌شناسی، کیهان‌شناسی، فیزیک، شیمی، ریاضی و سایر علوم تجربی ... به «مسلمانان» را یک تخیل و خیال وهم آلود؛ برشمرده‌اند؛ با این‌که می‌بینند مثلاً به جاذبه‌ی زمین، منظومه‌ی شمسی یا حتی حرکت سیارات بر مدار خاص بیش از ۱۴ قرن پیش در قرآن کریم اشاره شده، باز بر طبل رسوایی کوبیده و کشف پدیده‌هایی مانند کرویت زمین، حرکت زمین، جاذبه‌ی زمین و ... را ساده-لوحانه یا مغرضانه، به کسانی از ۳-۴ قرن پیش همانند نیوتون و گالیله و ... نسبت می‌دهند و از همه جالب‌تر و احمقانه‌تر، تکرار این ترهات، افتراها و اکاذیب در کتاب‌های درسی خودمان است؛ که البته خوشبینانه‌ترین توجیه آن خودباختگی فرهنگی، شاید عدم نگارش یک اثر ملی با عنوان «تاریخ علم ایرانیان مسلمان» بوده باشد!^۴ و متأسفانه به آسانی می‌بینیم که دستاوردهای علمی چند صدساله‌ی دانشمندان مسلمان و ایرانی، همچون «ابوریحان بیرونی»، «ابن هیثم بصری»، «محمدبن زکریای رازی»، «ابن سینا»، «خواجه نصیرالدین طوسی»، «خوارزمی» و ... و نیز سهم آنان را در شکل‌گیری علوم، ناجوانمردانه دور زده و با نهایت بی‌انصافی بخش عظیم کشفیات آنان را نفی می‌کنند و در محافل علمی و دانشگاهی خویش از آن یاد کرده و مورد ارزیابی علمی خویش قرار می‌دهند، در صورتی که به اعتراف بسیاری از غربیان منصف، بخش قابل توجهی از این علوم پیش‌تر و حتی

صدها سال پیش از آن‌ها از سوی مسلمانان کشف و در آثار علمی آن‌ها معرفی گردیده بود و صد البته بالاتر و دردناک‌تر از آن، «باور و پذیرش» برخی از این گفتارهای جعلی و بی‌اساس مغرب‌زمینیان از سوی بعضی خودباختگان ناآگاه محافل علمی و دانشگاهی ما شریکانست! آن‌ها با غارت میراث فرهنگی و محصول اندیشه‌ی ملل مشرق‌زمین، خصوصاً ملل مسلمان - با تأکید بر نسخه‌های خطی - هم هویت فرهنگی آن‌ها و هم علوم این ملت‌ها را و بالاتر از آن باورهای آنان را نشانه رفته و ربودند و به جای آن بین دانشمندان این ملل روحیه‌ای موروثی مبتنی بر يك نوع خودباختگی فرهنگی و نوعی عدم باور و تحقیرپذیری و نیز عدم استقلال فکری را در وجود مشرق‌زمینیان نهادینه کردند، که در واقع این حرکت آنان نتیجه‌ی انتقام هزار سال احساس حقارت در مقابل دانش ملل مترقی شرق آن روز، خصوصاً ملت‌های مسلمان با محوریت ایران اسلامی، بوده است، حال با اندکی تأمل، می‌بینیم که مغرب‌زمینیان علاوه بر ایجاد و تلقین روحیه‌ی عدم باور و ناتوانی در استقلال فکری در لایه‌های زیرساختی جریان‌های تأثیرگذار در فرهنگ این ملل، زمینه‌های تدریجی وابستگی علمی و فرهنگ مصرفی و وارداتی در همه‌ی زمینه‌های علوم و فنون را به جای تولید علم و دانش، از خود در میان این ملل بر جای گذاشتند، که برای نمونه این خطّ سیر را در ایران سال‌های نخستین دوره‌ی ناصری می‌بینیم که چگونه علوم پزشکی، شیمی و فیزیک و حتی فنون نظامی و ... مصرفی غربی، همراه با اساتید خارجی آن‌ها، مانند دکتر «شلیمر فرانسوی»، روانه‌ی مدارس جدید ایران مانند دارالفنون می‌گردد؛ - البته با توجه به مقدمات و توضیحات پیش‌گفته، نگارنده مطمئن است که از این نوشتار، توهم «نفی عملکرد مثبت امیرکبیر» در این دوره‌ی تاریخی، برای خواننده، هرگز پیش نخواهد آمد! - و متأسفانه بر اثر همین غفلت ملل شرقی و نخبگان آن، همچون کشورمان ایران، که

روزی آوازه‌ی دانش‌ عالمان آن و دانشمندان متبحر آن سامان، مانند: ابن سینا، بیرونی، فارابی، خواجه نصیر، فخر رازی، زکریای رازی، شیخ اشراق سهروردی، خوارزمی، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و.... در علوم و فنون و ادب آن روزگار، گوش فلک را کر می‌کرد و حقیقتاً دانشمندان این سرزمین سرآمد همه‌ی این علوم و فنون مطرح روز بودند، امروزه می‌بینیم در دانشگاه‌های آن، خصوصاً در علوم فنی، تجربی، طبیعی و حتی معقولات و علوم انسانی، ترجمه‌ی لاتین آثار به یغما رفته‌ی نیاکان مردم همین سرزمین‌ها، لیکن با لعاب‌ی فرهنگی (غربی شده!) در قالبی نوین ریخته و به ضمیمه‌ی فرهنگ اخلاقی منحط خودشان، به محافل علمی و دانشجویی در دانشگاه‌های این ملل، تزریق کرده و می‌نمایند!

این مبحث را با اشاره‌ای گذرا و اجمالی به تعاملات فرهنگی آلمان با ملل شرق به پایان می‌بریم؛ کشور آلمان (پروس قدیم) معروف است که در تاریخ خود، نسبت به همسایگان استعمارگر، همچون: انگلستان، فرانسه، اسپانیا و هلند، فاقد هرگونه مطامع استعماری و تسلط اقتصادی بوده و نقشی در استثمار ملل شرقی نداشته است^۵، که با اندکی تأمل در میراث فرهنگی مکتوب ملل شرقی و مسلمان موجود در موزه‌ها و کتابخانه‌های این سرزمین، باید اندکی با احتیاط و واقع بینانه در باره‌ی این مسأله قضاوت نمود! و فقط شاید بهترین تعبیر این باشد که بگوئیم آلمان‌ها علی‌رغم ذهنیت منفی مردم جهان نسبت به هیتلر و ... معروفند که در تعاملات خویش با پنبه سر می‌برند! و صد البته این نگرش مثبت ما به آلمانی‌ها، شاید دقیقاً ناشی از همین خبط و غفلت تاریخی بوده باشد، که به نظر می‌رسد با اندکی تأمل و نگرش اجمالی، حداقل در ذخائر و دستنویس‌های شرقی موجود در کتابخانه‌ی دولتی (ملی) برلین - با کمال تعجب امروزه با عنوان «میراث فرهنگی پروس!» خوانده می‌شود - ما را یقیناً به تجدید نظر در اندیشه و برداشت‌های سطحی سوق خواهد داد که

اگر این موارث کهن موجود در این مراکز، «غارت فرهنگی میراث مشرق زمین» نیست، پس چیست و چه باید نامید؟

ناگفته نماند در مقابل این نظریه، برخی نیز بر این باورند که به طور کلی غربیان در واقع با انتقال این میراث فرهنگی به کشورهای خود، آن‌ها را از نابودی حتمی و مطلق که در انتظارشان بود، در واقع نجات دادند و دسترسی آسان و سریع امروزی پژوهشگران به این آثار، خود گواه حقایق این ادعا است! که البته با پیش فرضی که در مطلع این نوشتار بیان گردید، جواب نقضی آن برای خواننده کاملاً روشن می‌شود...؛ چرا که آن‌ها با این غارت‌های تمام عیار فرهنگی و یا امور دیگری همچون تغییر خط، هم ملل مشرق زمین را از همه لحاظ فرهنگی و اقتصادی به خودشان وابسته کردند و هم آنان را از فرهنگ اصیل و ریشه دار خود، مانند فرهنگ دیرپای اسلامی بیگانه ساخته و تهی نمودند، که به عنوان نمونه می‌توان به گویاترین نماد این احساس بی‌هویتی و سردرگمی فرهنگی، به بازمانده‌ی میراث عظیم امپراتوری عثمانی، یعنی کشور ترکیه، به عنوان بزرگترین دارنده‌ی دستنویس-های اسلامی در جهان اشاره کرد، که اکنون جز اندک بسیار ناچیزی از پژوهشگران آشنا به خطوط نیاکان مسلمان خود، یعنی خط عربی، عمده‌ی مردم این سرزمین کهن مسلمان با تغییر خط عربی به لاتین، دچار یک گسست همه جانبه و شدید فرهنگی و دینی از منظر فرهنگ غنی اسلامی خویش، گردیده و بالمآل گرفتار یک نوع احساس سرد بی‌هویتی فرهنگی شده‌اند که گاه دیده می‌شود مثلاً بزرگترین آرزوی دولت این کشور به رسمیت شناختن این کشور به عنوان یک کشور اروپایی یا پیوستن به اتحادیه‌ی اروپاست! در صورتی که این کشور به حقیقت مهد تمدن و مرکز تولید علم و دانش، سرشار از نیروی انسانی، معادن غنی و ... بوده، لیکن متأسفانه هویت خویش را در پیوستن به اروپا جستجو می‌نمایند. به عنوان نمونه

می‌بینیم استانبول ده‌ها سال است پاتوق هزاران محقق و پژوهشگر غربی، خصوصاً آلمانی‌ها در زمینه‌ی نسخه‌های خطی می‌باشد! و جالب است بدانیم مغرب زمینیان آن‌چه که از ذخائر فرهنگی - تاریخی ملت ترکیه (مرکز امپراتوری عظیم عثمانی) توانستند با خود بردند و آن مقدار از ذخائر فرهنگی هم که باقی مانده بود با تغییر خط این ملت عملاً آنان را از گذشته و تاریخ پر بار و بسیار غنی خویش تهی کرده و به این ترتیب توانستند عنان همین ذخائر را با هزینه‌ی همان ملت، در کشور همان ملت، تحت اختیار خویش گرفته و آن را عملاً به خود اختصاص دهند، چنانچه امروزه نظارگریم که در کتابخانه‌های بزرگ و ذخائر فرهنگی این کشور مانند کتابخانه‌ی عظیم سلیمانیه در استانبول کاملاً بر روی غریبان، خصوصاً محققان آلمانی همیشه باز است! بر خلاف سایر پژوهشگران مسلمان دیگر کشورها و یا محققان ترك خود این کشور مسلمان، که حتماً احتیاج به مجوز و گذراندن مراحل سخت دولتی برای دستیابی به این آثار و مواد درونی و متون آن‌ها می‌باشد!

البته بحث در حول و حوش موضوع مذکور نه در خور بضاعت علمی ناچیز نگارنده و نه این مجال و مقال جای طرح تفصیلی آن است و حقیقتاً می‌طلبند کسانی که دغدغه و اهلیت طرح و بررسی این مسائل را از زوایای گوناگون دارند، با ذکر شواهد و دلایل تاریخی (مبتنی بر اسناد تاریخی موجود) به این مهم بپردازند.



¹ . خلاصه‌ای از این مقاله در ضمیمه هفتگی اندیشه روزنامه‌ی همشهری با عنوان «خردنامه»: ش ۶۸، ۶ مهر ۱۳۸۴، صص ۲-۳، به چاپ رسیده است، که اینک کامل آن از نظر می‌گذرد.

² . هسته‌ی اصلی ذخایر گران‌بهای کتابخانه‌ی دانشگاه براتیسلاوا (پایتخت کنونی کشور اسلواکی) در واقع میراث تاراج رفته‌ی خاورشناس برجسته‌ی مسلمان، ادیب و شاعر بوسنیایی دکتر «صفوت بیک پاشاگیچ» (درگذشته سال ۱۹۳۴م در سارایوو) است، که حاوی بسیاری از نسخ خطی نفیس به خط علمای بوسنی و هرزگوئین

بود، که به تمامه طیّ یکی غارت فرهنگی در قالب خرید! به آن کشور انتقال یافت؛ برای آگاهی بیش‌تر از چگونگی این تاراج به مقدمه‌ی کتاب:

Arabisch, türkische und persische Handschriften der universitätsbibliothek in Bratislava, 1961.

و نیز نگاه کنید به مقدمه‌ی عربی «قاسم دوبراچا» (صص ۴-۲۰)، جلد نخست **فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی غازی خسرو بیک ساریوو** با عنوان ذیل رجوع گردد:

Katalog Arapskih, Turskih I Perzijskih Rukopisa, Sarajevo 1963.

³ . باید افزود که تمام یا بیش‌تر دستنویس‌های تاراج شده، که امروزه در کتابخانه‌ها و موزه‌های اروپایی و آمریکایی قرار دارد، دقیقاً از سوی نمایندگان سیاسی و فرهنگی این کشورها در کشورهای خاور زمین صورت گرفته است، متأسفانه بعد از گذشت ده‌ها سال، جالب است بدانیم که در میان سفرای سیاسی و نمایندگان فرهنگی کشورمان در رایزنی‌ها، که باید قبل از سیاسی‌گری، شامه‌ای فرهنگی داشته باشند!، هنوز هستند کسانی که اصلاً نمی‌دانند «نسخه‌ی خطی» یعنی چه! حقیقتاً چقدر کمند فرهنگبانانی خدوم مانند مرحوم مینوی، به عنوان مثال ایشان در ایامی که در ترکیه سمت رایزنی فرهنگی ایران را عهده‌دار بودند، علاوه بر امور دیگر، هزاران تصویر و میکروفیلم از نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های ترکیه را با مشقت تمام و با فقدان امکانات آن روز، تهیه نموده و با خود به ایران آورد، که امروزه در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌گردد و تعجب آور است بدانیم که تقریباً باقی سفرای سیاسی و فرهنگی ما در کارنامه‌ی خویش عملاً در این امور کاری جدی و قابل قبول ارائه نداده‌اند! توجه عزیزان شاغل در وزارت امور خارجه و سازمان ارتباطات را، که علی‌رغم این همه فریادهای دلسوزان در رسانه‌های مختلف در دهه‌های اخیر، باز هم در لاک بی‌خبری دائمی فرهنگی به سر می‌برند، مجدداً به نمونه‌ای از بیلان کاری فرهنگی سفرای سیاسی و فرهنگی کشور آلمان در ساختن تار و پود فرهنگی گنجینه‌ی عظیم کتابخانه‌ی ملی برلین از اندیشه‌ی دیگر ملل مسلمان، معطوف می‌داریم که در صفحات آغازین همین دفتر بدون امان نظر دقیق از نظر گذشت! تا با خواندن این نمونه‌ها بدانند، که به عنوان نمونه سرکنسولگری ایران در فرانکفورت فقط وظیفه‌اش این نیست که بنشیند تا اگر کسی از ایرانیان گذرنامه‌اش مفقود شد، المثنی صادر نماید! بلکه مهم‌ترین رسالت وی در ایام اقامت وی در فرانکفورت، تهیه‌ی گزارشی از وضعیت فرهنگی، تازه‌های پژوهش و تحقیق و نشر، تهیه‌ی تصاویر و اسکن و میکروفیلم و لوح‌های فشرده از فرهنگ ایرانی و اسلامی که در قالب موارث کهن فارسی و اسلامی در آن سامان نگهداری می‌گردد؛ مقالاتی که به زبان آلمانی در نشریات شهر فرانکفورت منتشر می‌شود در حوزه‌ی دین و سیاست و نیز علم و فناوری، باید در اسرع وقت به فارسی ترجمه و در نشریاتی تخصصی در داخل کشور به چاپ برسد، تا بعد از تجزیه و تحلیل در بخش‌های دانشگاهی و حوزوی به صورتی کارآمد، مورد بهره‌برداری علمی و تحلیلی قرار گیرد و اصولاً نباید مثلاً منتظر ماند تا کسانی تلاشگر، مانند دکتر فؤاد سزگین (مقیم فرانکفورت)، بعد از سال‌ها، فهرستی ۲۱ جلدی از مقالات آلمانی زبان، منتشر شده در حوزه‌ی دین و میراث اسلامی به چاپ برساند و غم‌انگیزتر از همه چیز این‌که، از آنجا که در داخل کشور برای این امور متأسفانه هنوز متولی رسمی تعیین نگردیده است! فقط برای ترجمه‌ی عناوین و تیتیر آن مقالات به فارسی (حال ترجمه‌ی متن این مقالات پیشکش!) باید سال‌ها در انتظار ترجمه‌ی

نام و عنوان مقاله‌ای در حوزه‌ی دین ماند که مثلاً در سال ۱۹۸۵م در مجله‌ی Der Islam به چاپ رسیده است!

4. در مصاحبه‌ای که با استاد عبدالمحسین حائری، در ویژه‌نامه‌ی **خردنامه‌ی ضمیمه‌ی روزنامه‌ی همشهری** (۶ مهر ۱۳۸۴) در باره‌ی «**تاریخ علم ایرانیان**» با عنوان «**آرزویم** برآورده نشد!» صورت گرفته، وی دردمندانه می‌گوید: «... امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کتابهاتان را نگاه دارید و به نسل‌های بعد بسپارید، چرا که زمانی خواهد رسید که پناه شما همین کتاب‌ها و کتابخانه‌ها خواهد بود. این حرف بسیار پرمعنی و قابل تأمل است. بی‌گمان تنها به علم و دانش، پناه بردن، پایه‌گذار تمدن و فرهنگ است؛ مسلمانان و به خصوص ایرانی‌ها در این زمینه بسیار کار کرده‌اند. حدوداً از قرون سوم تا هشتم هجری، اوج فعالیت مسلمانان و ایرانی‌ها در نگارش رساله‌های علمی بود. این زمان در اصل زمانی بود که غرب در جهل و تاریکی به سر می‌برد و به این مسایل نمی‌پرداخت... [متأسفانه ما] این موضوع [تاریخ علم] را جدی نگرفتیم، بلکه ضرر هم کردیم؛ اکنون چند تا کتاب تاریخ علم موجود است و آن‌ها نیز از آثار غربی‌ها و عرب‌هاست؛ کسانی مثل جورج سارتون و جرجی زیدان تاریخ علم برای ما نوشتند، البته اینها می‌گویند تاریخ علم العرب و هیچ وقت نگفتند تاریخ علم اسلام و یا تاریخ علم ایران، شما حتی يك اثر هم پیدا نمی‌کنید که اسم تاریخ علم در ایران باشد و هر چه هست برای اعراب است؛ من هر وقت به این مسأله فکر می‌کنم ناراحت می‌شوم ... مسأله‌ی مهمی است که باید به آن جدّاً پرداخت؛ ما باید [نسخه‌های خطی کهن و] کتاب‌های گذشته را پیدا کنیم، بخوانیم و ببینیم چه بوده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم ... درباره‌ی حرکت زمین، ابوریحان بیرونی نوشته که عالمی در سیستان بود که رساله‌ای در اسطرلاب زورقی نوشته است. اسطرلاب وسیله‌ی بسیار مهمی است که در آن زمان، ستارگان و عمق دریاها و بسیاری از چیزهای دیگر را کشف می‌کردند. ایشان دستگاهی ساخته به نام اسطرلاب زورقی که بر اساس اعتقاد آن عده‌ای از علمای ما که قائل به حرکت زمینند، ساخته شده است. این ماجرا در هیچ جا منعکس نشده فقط يك ایتالیایی که کتابی دارد به نام **تاریخ نجوم در عرب** از این کتاب یاد می‌کند و می‌گوید که اعراب چیزی به دستگاه بطلمیوسی اضافه نکردند ... نکته‌ی مهم این است که اسطرلاب بر اساس اعتقاد برخی از علما ساخته شده است؛ شاید با اعتقاد فلاسفه موضع اسطرلاب قابل رد شدن باشد، اما از لحاظ مهندسی و فنی قابل رد شدن نیست. این جمله‌ی آخر را که بسیار مهم است آن ایتالیایی نگفته است. به هر حال من با چند مورد که این طوری روبرو شدم فهمیدم که **«غربی‌ها برای ما قابل اعتماد نیستند و یا حداقل کافی نیستند؛ ما باید خودمان تاریخ علم داشته باشیم، به خصوص ما ایرانی‌ها که سهم عظیمی در تمدن بزرگ ایرانی داریم؛** چرا که مهمترین رساله‌های ریاضی و علوم برای ایرانی‌هاست ... واقع این است که اگر بخواهیم تاریخ علم را بنویسیم باید نسخ [خطی] علمی را ببینیم و کرسی تاریخ علم در دانشگاه داشته باشیم ... اول باید نسخه‌ها [ی خطی] را از سراسر دنیا جمع کنیم و حداقل عکس بگیریم [و به اینجا بیاوریم]، دوم این که فهرست و منظم و دسته‌بندی کنیم و سوم این که این‌ها را آموزش دهیم ... من خیلی گفتم که این تاریخ علم را جدی بگیرید، همه بعله گفتند، اما عمل نکردند! قرار شد در تهران کرسی تاریخ علم تأسیس شود و گروهی هم معین شد که به فرانسه بروند و با پروفسور رشدی راشد که مصری است و در فرانسه زندگی می‌کند، ارتباطی برقرار کنند. از اینجا هم مهندس معصومی همدانی رفت فرانسه، اما همین‌طور کار مانده است. کرسی‌های متعددی در این زمینه در کشورهای دیگر وجود دارد، اما در ایران نیست. البته دکتر [سید حسین] نصر يك زمانی در

این باره کار می‌کرد، اگر چه او آدم تنهایی بود، اما سیاست به او اجازه‌ی این کار را نداد! به هر حال از من گذشت، من می‌خواستم که آرزویم برآورده شود، که نشد! امیدوارم در آینده برآورده شود».

⁵. برای نمونه به مقاله‌ی مندرج در *مجله‌ی مهده المخطوطات العربیة*: مج ۰۴۴، ج ۲ (۱۴۲۱هـ/۲۰۰۰م)، ص ۷ مراجعه شود.

⁶. به عنوان مثال، امروزه صاحبان و وارثان اصلی و واقعی این علوم و دستنویس‌ها، علی‌رغم پرداخت هزینه‌های بسیار سنگین، باید متواضعانه در مقابل بازماندگان غارتگران متکبر دیروز! سر تعظیم خم کرده تا با اخذ تصویر و عکس یک دستنویس اسلامی غارت شده از وطنشان برای تصحیح و تحقیق و ... موافقت نمایند؛ حال البتّه این نکته بماند که به قول یکی از پژوهشگران و مصححان نسخ خطی: "آن نوع برخورد غربی‌ها به مراتب به جواب سربالا، تحقیر آمیز و اهانت بار و نیز تبعیض گرایانه‌ی برخی مدیران کتابخانه‌های داخل کشور نسبت به درخواست‌های محققان برای بهره‌مندی از این آثار کهن، باز هم حقیقتاً می‌ارزد!"